



یکی دو تا مدرسه رفتیم، اما برای نام نویسی  
جانداشتند تا اینکه بالاخره در یکی از مدارس  
قبول کردند ثبت نامم کنند. ناظم پرسید:  
نامت چیست؟ گفتم: محمد رضا کاظمی.  
از یک خانواده‌ی کشاورز ساده‌ی روستایی  
بودیم. تا چهارم دبستان را در روستا گذراندم.  
روستایمان تا چهارم دبستان بیشترنداشت.  
روزهای سختی را می‌گذرانیدیم. جنگ  
جهانی دوم باعث شده بود وضع مالی مان  
خراب شود. پدرم ورشکست شده بود. چون  
دانش آموزان مدرسه در اراک، مرا مسخره  
می‌کردند. همان روزها بود که دعا کردم اگر

## آرزویم

## تبدیل ایران

## به مدرسه است

محمد رضا کاظمی



من به غیر از آموزش و عاقبت به خیری آرزویی ندارم. هر کاری که کردم تنها برای رضای خدا بوده است. امیدوارم به درگاهش پذیرفته شود.

**چرا مدرسه سازی را برای انجام کار خیر انتخاب کردید؟**

تنها مدرسه نبوده است. حسینیه و مسجد هم احداث کرده ام. چند واحد مسکونی هم برای نیازمندان ساختم.

**چند مدرسه ساخته اید؟**

در اراک یک دبیرستان نمونه ی پسرانه و یک پیش دانشگاهی شبانه روزی با مدیریت آقای غفاری ساختم. البته چند مدرسه ی دیگر هم بوده است؛ یک دبیرستان و یک مدرسه ی راهنمایی پسرانه

خدا گوشه چشمی به من بیندازد، بزرگ که شدم ایران را تبدیل به مدرسه کنیم تا بچه ها بتوانند با خیال راحت ادامه تحصیل دهند.

محمد علی کاظمی، سال ۱۳۰۹ در اراک به دنیا آمده و تا ششم قدیم درس خوانده است.

طرز رفتار مسؤولان و سرپرست‌ها با مردم بهترین تشویق برای مدرسه‌سازان است. پیش آمده‌است که برای انجام کار خیر، باید با یک مدیرعامل دیدار می‌کردم. حدود یک ساعت پشت در اتاق مدیر ماندم و در آخر بدون ملاقات با او، محل را ترک کردم.

در دو شیفت و یک دبیرستان دخترانه. البته کار مهمی که انجام ندادیم. هنگامی که حضرت ابراهیم خانه‌ی کعبه را ساخت، ندا آمد که خیلی به کار خود افتخار نکن، کار چندان مهمی انجام ندادهای.

**اولین مدرسه را در چه تاریخی ساختید؟**

گمانم سال سی و شش، سی و هفت بود.

**بهترین تشویق برای مدرسه‌سازها چه می‌تواند باشد؟**

طرز رفتار مسؤولان و سرپرست‌ها با مردم بهترین تشویق برای مدرسه‌سازان است. پیش آمده‌است که برای انجام کار خیر، باید با یک مدیرعامل دیدار می‌کردم. حدود یک ساعت پشت در اتاق مدیر ماندم و در آخر بدون ملاقات با او، محل را ترک کردم.

**شغلان چیست؟**

در کارخانه‌ی شیشه و بلور اصفهان مشغول کارم. حدود بیست و پنج درصد سهام این کارخانه متعلق به من است و عضو هیأت مدیره‌ی آن هستم. کسی که به کارخانه بیاید، همه‌ی پرسنل



آدم از کار خیر دلسرد نمی‌شود. با این همه، وقتی یک نفر کار خیری انجام می‌دهد و دیگران متوجه می‌شوند، نباید وقت و بی‌وقت به او تلفن کنند و توقع کمک داشته باشند. البته اگر نیازمند واقعی باشند، مسأله فرق می‌کند.

درس بخوانند. اگر دکتر شدند، با مردم مدارا کنند و یادشان باشد که هیچ وقت خود را گم نکنند. افراد خانواده‌تان در انجام امور خیر با شما مخالفتی ندارند؟

من چهار پسر، سه دختر، چهارده نوه و چهار نتیجه دارم. شکر خدا همه‌ی آنها بی‌نیازند. با کارهای خیر من هم موافق هستند و هیچ نارضایتی ندارند.

فرزندانتان هم در کار خیر شرکت می‌کنند؟

بله، یکی از آنها بیش از دیگران کار خیر می‌کند. او در موسسه‌ای مشغول است که نزدیک به پانصد خانوادگی بی‌سرپرست را تامین می‌کند. در این موسسه، یک تولیدی راه اندازی شده است. برای خانم‌های سرپرست خانوار چرخ خیاطی خریداری شده تا کار کنند.

مدرسه‌سازی در میان امور خیر چه جایگاهی دارد؟

کار بسیار خوبی است. خوشبختانه ایرانی‌ها برای مدرسه‌سازی سرمایه‌گذاری می‌کنند. اگر کسی بتواند مازاد زندگی‌اش را خرج مدرسه‌سازی کند،

از او استقبال می‌کنند. به همین دلیل هم این کارخانه در خاورمیانه معروف است. نوع برخورد با مردم است که آنها را تشویق به کار خیر می‌کند. در انجام کار خیر چه چیزی باعث دلسردی می‌شود؟

آدم از کار خیر دلسرد نمی‌شود. با این همه، وقتی یک نفر کار خیری انجام می‌دهد و دیگران متوجه می‌شوند، نباید وقت و بی‌وقت به او تلفن کنند و توقع کمک داشته باشند. البته اگر نیازمند واقعی باشند، مسأله فرق می‌کند.

وقتی کار یک مدرسه تمام می‌شود و آن را به دانش‌آموزان تحویل می‌دهید، چه احساسی دارید؟

وقتی انسان کار خیر انجام می‌دهد، ارتباطش با خدا قوی‌تر می‌شود و لذت می‌برد. وقتی در برگزاری یک عروسی دست داشته باشم و ببینم دو جوان به هم می‌رسند، مثل این است که خدا دنیا را به من داده است.

با دانش‌آموزان مدارس می‌سازی، صحبت می‌کنید؟

بله، من با آنها فوتبال هم بازی می‌کنم.

چه توصیه‌ای به آنها می‌کنید؟

یک تابلو برای من فرستاده‌اند که روی آن اسامی دانش‌آموزان مدارس می‌باشد که توسط من ساخته شده بود و برای ادامه تحصیل به خارج از کشور اعزام شده بودند، نوشته شده است. من از این تابلو فتوکپی گرفتم و به دانش‌آموزان نشان دادم. گفتم: راه موفقیت را طی کنید و از این اسامی پیشی بگیرید. به همه‌ی دانش‌آموزان توصیه می‌کنم

مسکونی ساختم و در اختیار نیازمندان قرار دادم. سرپرستی چند خانواده‌ی بی سرپرست را به عهده دارم. در زمان طاغوت هم حدود پانزده دانشجوی خارج از کشور را کمک می‌کردم. به نظر شما چگونه می‌شود عدالت را در مدرسه‌سازی برقرار کرد؟

در استان سیستان و بلوچستان عده‌ای در چادر زندگی می‌کنند، ولی در برخی از استان‌ها نیاز بسیار اندک است. باید نیازها را بررسی کنیم و در نقاطی مدرسه‌سازی کنیم که مقدم‌تر است. چند سال از ازدواجتان می‌گذرد؟

یک تابلو برای من فرستاده‌اند که روی آن اسامی دانش‌آموزان مدارس است که توسط من ساخته شده بود و برای ادامه تحصیل به خارج از کشور اعزام شده بودند. نوشته شده است: من از این تابلو فتوکپی گرفتم و به دانش‌آموزان نشان دادم. گفتم: راه موفقیت را طی کنید و از این اسامی پیشی بگیرید.

پنجاه و هفت سال همین الان اگر یک نیازمند را به شما معرفی کنند، چه می‌کنید؟  
اگر واقعاً نیازمند باشد، تا جایی که از دستم برآید حمایتش می‌کنم. مثلاً دختری چند روز پیش

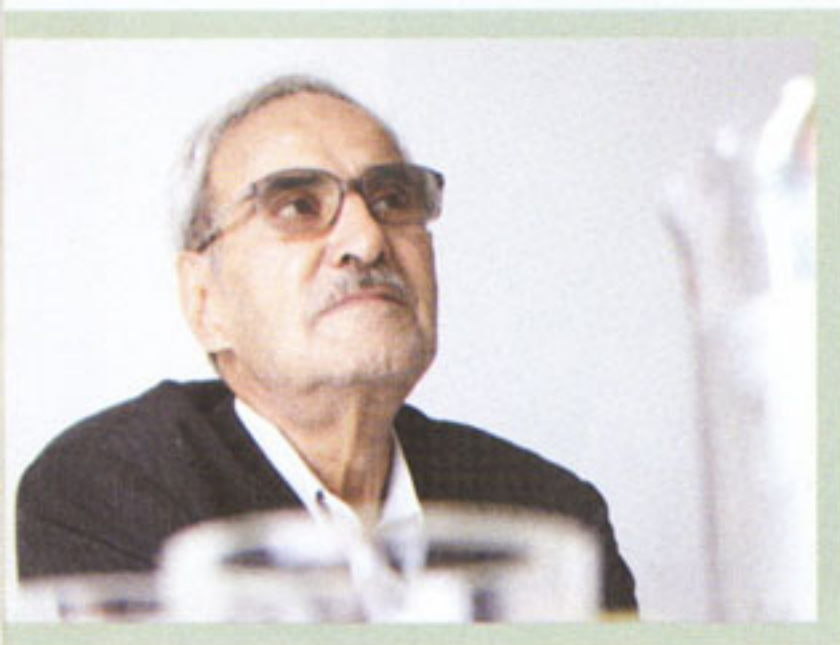


تا حدی که نیازمند نشود، بهترین کار است. چون هم خودش لذت می‌برد و هم بچه‌های نسل آینده. اگر به یک کشور خارجی سفر کنید و با مردمی روبه‌رو شوید که نیازمند مدرسه هستند، چه کار می‌کنید؟

آنها هم انسان هستند. وظیفه داریم به آنها کمک کنیم. البته اگر ایران خودمان تکمیل و بی‌نیاز باشد به آنها کمک می‌کنم. چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.

به غیر از مدرسه‌سازی، چه اعمال خیر دیگری انجام داده‌اید؟

یک درمانگاه خیریه در تهران بنا کرده‌ام. به مردم نیازمند تا جایی که بتوانم کمک می‌کنم، به خصوص به زوج‌های جوان برای ازدواجشان. چندین واحد



آمده بود پیش من و می‌گفت: اگر من جهیزیه‌ام از سی میلیون کمتر باشد، ازدواج نمی‌کنم. من هم گفتم: مجرد بمانی بهتر است. تا به حال پیش آمده که نگران مخارج زندگی باشید؟

بله. زمانی در بازار تهران کفش خرید و فروش می‌کردیم. آن روزها صاحب کفش ملی، مردی شریف و با خدا بود. او یک بار با من در هتل کاسپین قرار شام گذاشت و همراه آقای به نام افجه‌ای آمد. ما از او نقدی یا با چک پانزده روزه خرید می‌کردیم. پس از شام و گپ و گفتی مفصل، گفتند که می‌خواهند کفش‌های زمستانی‌شان را به ما بفروشند، آن هم با چک یک ساله. آن روزها عمده‌فروش‌ها در تابستان کفش تابستانی و برای زمستان جنس زمستانی خرید و فروش می‌کردند. بالاخره من قبول کردم و کفش‌ها را خریدم. جنس‌ها را ائبار کردم. خواب از چشم‌هایم رفت. کل بازار ایران مرا مسخره کردند. حدود پانزده روز مانده به عید، هوا به هم ریخت و ده روز مانده به عید، برف گرفت. هیچ کس جز من کفش زمستانی نداشت. با بارش برف، بازار ما گرفت؛ به طوری که دیگر فرصت پول شمردن نداشتیم. روزانه پانزده تا بیست گونی شکر اسکناس ناشمرده داشتیم. پس از تعطیلات، پول‌ها را به بانک منتقل کردم. در آن زمان صد و شصت میلیون تومان، معادل شصت میلیارد تومان حالا، پول بود. از منافع این اتفاق، به لطف خدا زمین ۱۸۰۰ متری حسینی‌ه‌ی ارشاد را خریداری کردیم که در زمان انقلاب، یک پایگاه

مهم سیاسی به شمار می‌آمد.  
**کدامیک از آرزوهایتان هنوز محقق نشده‌است؟**  
 من به غیر از آمرزش و عاقبت به خیری آرزویی ندارم. هر کاری که کردم تنها برای رضای خدا بوده‌است. امیدوارم به درگاهش پذیرفته شود.  
**عیب شما چیست؟**  
 من دنیای عیوبم و اولینش اینکه خدا را خوب نشناختم.  
**با مسؤولان و دست‌اندرکاران سازمان‌های دولتی چه صحبتی دارید؟**  
 مدیران و رییس‌کل‌ها با ما بیشتر همکاری کنند. ■